

سهراب ابراهیمی

مدرس دانشگاه آزاد اسلامی واحد دورود

مقایسه تراژدی رستم و سهراب با اودیسه و ادیپوس

چکیده

این پژوهش با عنوان «مقایسه تراژدی رستم و سهراب با اودیسه و ادیپوس» به انجام رسیده است.

روش تحقیق تاریخی - نظری می باشد که برای گردآوری اطلاعات مورد نیاز از متن شاهنامه فردوسی، ایلید و اودیسه هومر و ادیپوس سوفوکل و سایر حماسه های جهان به صورت فیش برداری استفاده شده است. محقق در نگارش این تحقیق پس از مطالعه تراژدی های مذکور به مقایسه آنها پرداخته است. یافته های تحقیق نشان می دهد که حزن و اندوه ناشی از ارتکاب گناه در تراژدی ادیپوس بیشتر از رستم و سهراب و اودیسه است و مخاطب در تراژدی ادیپوس بیشتر تحت تأثیر کاتارسیس (ترکیه نفس) قرار می گیرد.

واژه های کلیدی: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
اسطوره، حماسه، تراژدی.
رتال جامع علوم انسانی

مقدمه

اسطوره به زندگی انسان اعتبار و ارزش می‌دهد و چگونگی رشد و بالندگی را برای بشر ترسیم می‌کند. شالوده‌های فرهنگی و فلسفی جامعه انسانی برگرفته از آرمان‌هایی است که حقایق را بیان می‌کند و زندگی بشر به آنها وابسته است. هر فرهنگ و ادبیاتی برای اعتلا و ارتقای خود نیازمند اسطوره است. اساطیر هیچوقت به بوتۀ فراموشی سپرده نمی‌شوند، باید وجود داشته باشند تا از درونشان حماسه‌ها زاده شود و مردم آرزوهای خود را در پیدایش حماسه‌ها جستجو کنند و «حماسه نیز تنها در فرهنگ و ادب مردمانی پدید می‌آید که دارای تاریخی کهن و اسطوره‌ای دیرینه‌اند.» (کزازی، ۱۳۷۶، ۱۸۳)

حماسه‌ها به وجود می‌آیند که تراژدی‌ها را بسازند و تراژدی واقعیتی است که برای انسان به وجود می‌آید، بشر در دامان تراژدی پرورده می‌شود و به سوی سرنوشتی می‌رود که مقصدی برایش وجود ندارد، در این راه هیچ عملی نمی‌تواند جلوی این سرنوشت مبهم را بگیرد، چون قهرمان تراژدی اسیر تقدیر است و «انسانی است در بند و می‌خواهد با بروز امیالی سرکش، وجود و هستی خود را توجیه کند.» (توشار، ۱۳۶۶، ۱۴۴)

موانع موجود بر سر راه تراژدی آن را زیباتر می‌کند و در نهایت موجبات تزکیۀ نفس و تهذیب درون را توسط مخاطب فراهم می‌کند. تأثیر این تزکیۀ نفس در داستان ادیپوس چشمگیرتر از داستان رستم و سهراب و اودیسه است، زیرا نوعی اندوه و ناآرامی از ارتکاب گناه در تراژدی مذکور وجود دارد. مخاطب آن قدر تحت تأثیر این تراژدی قرار می‌گیرد که دوست ندارد خودش دچار چنین سرنوشتی شود و این نکته، یعنی همان اوج زیبایی تراژدی که مخاطب را به درجه کاتارسیس (تزکیۀ نفس) می‌رساند.

بیان مسأله

«تراژدی تقلیدی است از کار و کرداری شگرف و تمام، دارای درازی و اندازه معین، به وسیله کلامی به انواع زینت‌ها آراسته و آن زینت‌ها نیز هر یک به حسب اختلاف اجزا مختلف و این تقلید به وسیله کردار اشخاص تمام می‌گردد نه به واسطه نقل و روایت،

انجام می‌پذیرد و شفقت را بر می‌انگیزد تا سبب تزکیه نفس از این عواطف و انفعالات گردد.» (زرین کوب، ۱۳۸۱، ۱۲۱)

از آنجا که تراژدی به علت گستردگی و تنوع یکی از مهمترین انواع ادبی است، مورد استقبال نویسندگان و خوانندگان واقع شده است. بررسی تراژدی که بخشی از ادبیات ایران را به خود اختصاص داده است از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. همچنین با توجه به اینکه شاعران تا چه اندازه توانسته‌اند تراژدی را بیان کنند، جای تأمل و پژوهش دارد. زیرا هریک از صاحب نظران تعریف خاص از تراژدی بیان کرده‌اند. نگارنده در این تحقیق قصد دارد با تعریف و سپس تجزیه و تحلیل تراژدی‌های رستم و سهراب، اودیسه و ادیپوس در ایران و غرب پردازد و سپس میزان تأثیرگذاری تراژدی در این آثار را نشان دهد. بنابراین نگارنده در آثار مذکور به بیان تفاوتها و شباهت‌های این آثار اشاره کرده است و اینکه درجه کاتارسیس (تزکیه نفس) در تراژدی ادیپوس بر روی مخاطب بسیار تأثیرگذارتر از تراژدی‌های رستم و سهراب و اودیسه است، شاید کوشش نگارنده پاسخی باشد بر برخی از پرسش‌های علاقمندان به تراژدی‌های رستم و سهراب، اودیسه و ادیپوس و مخصوصاً تأثیر این تراژدی‌ها بر یکدیگر.

پرسش‌های تحقیق

داستان رستم و سهراب، اودیسه و ادیپوس به عنوان سه تراژدی مهم جهانی با وجود تفاوت در مکان و فرهنگ و آفرینش چه شباهت‌ها و تفاوت‌هایی دارند؟
از مقایسه و مطابقت تراژدی‌های رستم و سهراب، اودیسه و ادیپوس چه نتایجی حاصل می‌شود؟

هدف پژوهش

در این تحقیق، هدف‌های مطالعاتی در اصل، تحقیق و پژوهش و یافتن پاسخ برای پرسش‌های تحقیقاتی است که از پیش بیان شده است و هدف اصلی آن بیان مقایسه شباهت‌ها و تفاوت‌های تراژدی رستم و سهراب، اودیسه و ادیپوس است.

اهمیت و ضرورت پژوهش

در زمینه این سه تراژدی قبلاً استادان بزرگی همانند دکتر شمیسا در انواع ادبی، مرحوم شاهرخ مسکوب، در افسانه‌های تبای، مرحوم دکتر عبدالحسین زرین‌کوب در ارسطو و فن شعر، دکتر کزازی در رویا، حماسه، اسطوره و نامه‌ی باستان و عبدالحسین سعیدیان در ادبیات ملت‌های جهان و هر یک در یکی از آثار و یا مقایسه‌ی بین دو اثر که عموماً "رستم و سهراب و یا اودیسه یا رستم و اسفندیار است نکاتی سودمند نگاشته‌اند. ولی بین سه تراژدی رستم و سهراب، اودیسه و ادیپوس مقایسه‌ای همه‌جانبه صورت نگرفته است. پس این پژوهش به نوبه خود از اهمیت خاصی برخوردار است، زیرا وجوه افتراق و اشتراک تراژدی و حماسه و اسطوره را در سه اثر بیان می‌نماید.

روش تحقیق

از آنجا که برای انجام هر تحقیقی نیاز به اطلاعات و داده‌هایی است، از این رو محقق برای بهره‌گیری و استناد به آثار و منابعی که قبلاً تا حدودی در رابطه با موضوع تحقیق نگاشته شده است، از روش تحقیق تاریخی و نظری - که مبتنی بر شیوه کتابخانه‌ای است - استفاده کرده است.

جامعه پژوهش

جامعه پژوهش این تحقیق از مطرح‌ترین تراژدی‌های جهان که به ترتیب عبارتند از اودیسه، رستم و سهراب و ادیپوس تشکیل شده است.

ابزار جمع‌آوری اطلاعات

محقق اطلاعات مورد نیاز خود را از متن شاهنامه فردوسی، ایلپاد و اودیسه هومر و ادیپوس سوفوکل و سایر حماسه‌های جهان به صورت فیش‌برداری فراهم کرده است.

تعریف اصطلاحات پژوهش

اسطوره: میرچا الیاده اسطوره را این گونه تعریف می‌کند: «نقل‌کننده سرگذشتی قدسی و مینوی است، که مربوط به زمان اوّلین است. راوی واقعه‌ای است که در زمان اوّلین، زمان شگرف بدایت، همه چیز رخ داده است.» (ناظرزاده کرمانی، ۱۳۶۸، ۴۵)

تراژدی: «تقلیدی است از کار و کرداری شگرف و تمام، دارای درازی و اندازه‌ای معین بوسیله کلامی به انواع زینت‌ها آراسته و آن زینت‌ها نیز هر یک به حسب اختلاف اجزای مختلف و این تقلید به وسیله کردار اشخاص تمام می‌گردد، نه بواسطه نقل و روایت انجام پذیرد و ترس و شفقت را بر می‌انگیزد تا سبب تزکیه نفس انسان از این عواطف و انفعالات گردد.» (زرین کوب، ۱۳۸۱، ۱۲۱)

حماسه: «نوعی از اشعار وصفی است که مبتنی بر اعمال پهلوانی و مردانگی‌ها و افتخارات قومی یا فردی است.» (صفا، ۱۳۷۹، ۳)

پیشینه تحقیق

جورج اشتاینر (۱۹۲۹) در کتاب «مرگ تراژدی» به بحث درباره ادبیات تطبیقی پرداخته است. او این کتاب را برای جوانان نمایشنامه نویس دهه شصت در اروپا نوشته است. اشتاینر این کتاب را با الهام از عزای مرگ میلیون‌ها انسان در جنگ جهانی دوم نوشته است و به نکاتی سیاسی و اجتماعی و اقتصادی اشاره نموده است. او در این کتاب به روایتی از تورات اشاره می‌کند و گوشه‌هایی از جنون نمایشنامه نویسان پر شور آلمانی را نشان می‌دهد و آن را به ملت پرستی آلمان نسبت می‌دهد.

براکت اسکار گروس در کتاب «تاریخ تئاتر جهان» آورده است: تراژدی موجود یونان بر اسطوره یا تاریخ بنا شده است و هر نویسنده‌ای آزاد است تغییراتی در اصل داستان بدهد و انگیزه‌هایی برای شخصیت‌ها و حوادث بسازد.

اندره بونار در کتاب «تراژدی و انسان» درباره خصوصیات قهرمان تراژدی مطالبی بیان می‌کند و شرط قهرمان تراژدی را برای رهایی از چنگ دشمنش انکار خدا می‌داند و معتقد است که لحظه ای برای قهرمان تراژدی به وجود می‌آید که یا باید خود را انکار کند یا خدای خود را. آنگاه با درد، هدفی را که می‌پسندد بر می‌گزیند. قهرمان تراژدی

مرگ را می‌پذیرد تا این حقیقت آشکار شود کاری که وی به خاطر دیگری کرده ماندگار و پایدار است.

پیرامه توشار در کتاب «تئاتر و اضطراب بشر» قهرمان تراژدی را انسانی می‌داند که در بند اسارت نیست بلکه می‌خواهد با بروز امیالی سرکش وجود و هستی خود را توجیه کند.

جسپر گریفین در کتاب «هومر» داستان‌های ایلپاد و اودیسه را بنیاد آموزش یونانی می‌داند که این داستانها راهنمای ویرژیل هستند و جنگ تب را مربوط به دوران اساطیری می‌داند. رفتار خدایان را در اودیسه دوگانه می‌داند که این حماسه مفهومی از منش پهلوانی و اخلاق را تجسم می‌بخشد و معتقد است اودیسه همچنان از محبوبیت برخوردار است.

عبدالحسن زرّین کوب در کتاب «نقد ادبی» معتقد است که قهرمان تراژدی نه زیاده از حد باید بد باشد نه بیش از اندازه خوب. بلکه مردی عادی و معمولی باشد که بر اثر خطای خویش به دام نکبت اسیر گشته است. زرین کوب شفقت و هراس را موجب تزکیه نفس می‌داند و درباره اجزای تراژدی از قبیل: مضمون، سیرت، گفتار، اندیشه، منظر نمایش، آواز و تقلید، توضیحاتی آورده است و غایت تراژدی را همان افعال و افسانه مزمن می‌داند.

دکتر شمیسا در کتاب «انواع ادبی» می‌گوید: در تراژدی معمولاً قهرمان می‌میرد و این مرگ دلخراش باعث کاتارسیس (تزکیه نفس) می‌شود و قهرمان تراژدی بر اثر بخت‌برگشتگی یا بازی سرنوشت ناآگاه از اوج سعادت به ورطه شقاوت فرو می‌افتد. غرور بیش از حد قهرمان داستان موجب پیدایش تراژدی می‌شود. شمیسا وجود فاجعه در تراژدی را حتمی می‌داند و همچنین درباره منشاء و خواستگاه تراژدی مطالبی را بیان کرده و نظر بزرگانی همانند هرودت و لوکاس را درباره تراژدی نوشته است.

دکتر محمود صناعی در کتاب «فردوسی و شاهنامه» (مجموعه مقالات) به کوشش علی دهباشی می‌نویسد: در تراژدی همه چیز را نمی‌توان دگرگون کرد. در تراژدی نوعی همدردی میان بازیگران وجود دارد، تراژدی آرام بخش است. او مهمترین صفت روح آدمی را کشمکش و تنازع می‌داند که همین نکته مهمترین صفت تراژدی را تشکیل می‌دهد.

پیدایش تراژدی

تراژدی، زاده یونان است. در طول زندگی، بشر دریافت که بی عدالتی‌هایی در جهان به وجود می‌آید که خود نقصانی علاج ناپذیر است. از این رو شاعری توانا باید که به خلق تراژدی بپردازد و حقیقت زندگی را بیان کند. وجود این احساسات باعث خلق تراژدی گردید و تراژدی زاده شد. (همیلتون، کیهان فرهنگی، شماره ۱۴۵)

تراژدی به وجود آمد تا پاسخی برای بی‌عدالتی‌ها باشد. تراژدی زاده شد تا آلام انسان تسکین پیدا کند و شکلی منظم را به زندگی بشر ارزانی دارد. تراژدی هنر زندگی را به انسان می‌آموزد و راه عبرت و آینده نگری را در وجود بشر تقویت می‌کند. پس زندگی در این دنیای پر از شور و غوغا نیازمند تراژدی است. تراژدی برگرفته از متن زندگی انسان‌ها در جامعه است و باید به وجود بیاید تا زندگی شکل بگیرد.

تعریف تراژدی از نظر ارسطو

" تراژدی تقلیدی است از کار و کرداری شگرف و تمام، دارای درازی و اندازه معین، بوسیله کلامی به انواع زینت آراسته و آن زینت‌ها نیز هریک به حسب اختلاف اعضا، و این تقلید به وسیله کردار اشخاص تمام می‌گردد، نه اینکه به واسطه نقل و روایت انجام پذیرد و شفقت و هراس را برانگیزد تا سبب تزکیه نفس انسان از این عواطف و انفعالات گردد. (زرین کوب، ۱۲۲، ۱۲۱)

تعریف ارسطو از تراژدی کامل است، زیرا تمام جنبه‌های تراژدی در نظر گرفته شده است. تراژدی ساخته اقوام یونانی است. اقوام یونانی از زمانهای قدیم اقوامی متمددن بوده‌اند که حتی برای حفظ و انتقال رسومشان، هنری ترین روش را انتخاب می‌کردند. آنان برای شراب و زاد و ولد و حیات، مراسمی مذهبی اجرا می‌نمودند و بزی را به عنوان سمبل پاره پاره می‌کردند و برای این مراسم نام تراژدی را انتخاب کردند.

داستان اودیسه

منلائوس پادشاه اسپارت یونان است. همسری دارد به نام هلن، پاریس شهزاده تروایی، هلن همسر منلائوس را می‌رباید. یونانیان برای دفاع از حیثیت به تروا حمله

می‌برند. اودیسه یا اولیس یکی از فرماندهان لشکر یونان است که برای دفاع از حیثیت کشورش در این جنگ شرکت می‌کند. یونانیان با حیلۀ اولیس اسبی چوبی می‌سازند که میانه آن تهی است و سربازان زیادی را در میانه تهی اسبی چوبی جای می‌دهند. شب‌هنگام از بی‌خبری ترواییان استفاده کرده و دروازه‌های شهر تروا را باز می‌کنند و تروا سقوط می‌کند. ترواییان به کیفر می‌رسند و هلن بازگردانیده می‌شود. (هومر، ۱۳۸۰)

اولیس توسط خدایان برای بازگشت به سرزمینش ایتاک با مشکلات و سختی‌های زیادی روبرو شد و از طرفی خواستگاران سمجی، برای غارت اموال او به کاخش هجوم آوردند و اموالش را به تاراج دادند و هر روز برای همسر او پنلوپ و پسرش تلماک مزاحمت‌های جدیدی را اعمال می‌کردند.

آتنا که خداوند خرد و تدبیر و یکی از یاری دهندگان اولیس است بر فرزند او تلماک ظاهر می‌شود و او را به جستجوی پدر بر می‌انگیزد تا به سفر بپردازد. تلماک به یاری آتنا به جستجوی پدر می‌رود و به هر جا می‌رود نوید سلامتی پدرش را می‌دهند. و از طرفی خواستگاران مادرش پنلوپ، برای کشتن تلماک نقشه می‌کشند و از طرفی دیگر اختلاف بین خدایان باعث می‌شود به زئوس خدای خدایان دستور بازگشت اولیس را به وطنش صادر می‌کند. (هومر، ۱۳۸۰)

اولیس در راه بازگشت به ایتاک دچار طوفان می‌شود و به سرزمین فئاسی می‌رسد. نوزیکائا دختر آسینوئوس پادشاه مردم فئاسی، /اولیس را به کاخ پدرش می‌برد و آسینوئوس به اولیس قول می‌دهد او را در رسیدن به وطنش یاری دهد.

اولیس در جشنی که آسینوئوس ترتیب داده است شرکت کرده، در همهٔ موارد مسابقه پیروز می‌شود و آنگاه در همان مجلس، داستان اسب چوبین تروا را برای آسینوئوس باز می‌گوید. او با همراهانش به شهر ایسماروس می‌رسند و آنجا را غارت می‌کنند. بادهای ناسازگار کشتی او را می‌برند. همراهانش نزد لوتافاژها یا لوتوس خواران می‌رسند و از این گیاه می‌خورند و میل بازگشت به وطنشان را به فراموشی می‌سپارند و باز با تلاش اولیس به سوی ایتاک به راه می‌افتند. سپس اولیس همراه دوازده تن به دخمه پولیفم غول یک چشم می‌رود. پولیفم، شش تن از همراهان او را از میان می‌برد. اولیس به او شراب می‌دهد و هنگام مستی چشمش را کور می‌کند و از آن جزیره می‌گریزد و پولیفم هر چه می‌کوشد با تخته سنگ‌هایی کشتی او را بشکند، نمی‌تواند.

اولیس و همراهانش به خانه ائول پاسبان باده‌ها می‌رسد. ائول مشک بادی به او می‌دهد تا با کمک آن به وطنش بازگردد ولی با کنجکاو درینوردان همراه اولیس در مشک را باز می‌کنند. ناگهان توفانی برانگیخته می‌شود و کشتی‌ها دوباره به سرزمین ائول باز می‌گردند. سپس نزد استریگون‌ها رفتند که مردمی آدمخوار بودند و در آنجا یازده کشتی با هرکس و هرچه در آن بود، نابود شد. سپس کشتی اولیس به جزیره آئیه رسید که جایگاه سیرسه بود. همراهان اولیس دوباره گیاهی جادویی خوردند و به صورت بچه‌خوک درآمدند. اولیس به یاری هرمس جادوهای سیرسه (زن جادوگر) را باطل کرد و کامیاب شد. همراهانش به سیمای خودشان برگشتند و بعد از یک سال به سوی سرزمینش برگشت. اما سیرسه (زن جادوگر) به اولیس گفت: باید در دهانه دوزخ از تیرزیاس رای بخواهد. اولیس به سرزمین سمیریان در مدخل جهان زیرزمین رفت. قربانی‌ها را سربرید. تیرزیاس به اولیس گفت: باید رنج‌های دیگری نیز بکشد و روح مادرش در آنجا خبر ایتاک را به اولیس می‌دهد. سپس به سرزمین سیرن‌ها می‌رود. گوش‌های همراهانش را می‌بندد، تا آوازهای خصمانه سیرن‌ها را نشنوند، به جزیره آفتاب می‌رسد. اولیس همراهانش را از کشتن گاوهای هلیوس بر حذر می‌دارد؛ ولی آنان گاوها را می‌کشند و گوشت آنان را می‌خورند. زئوس توفان را بر آنها رها می‌کند و صاعقه‌ای بر کشتی فرود می‌آورد و تنها اولیس جان سالم به در می‌برد.

اولیس به سوی اوژیژی نزد کالیپسو می‌رود و به فرمان زئوس آزاد شده به سرزمین ایتاک می‌رسد. نزد اومه خوکبان (که از خدمتکاران اوست) به سیمای گدایی می‌رود. خوکبان او را نمی‌شناسد. خوراکی را برای او آماده می‌کند و از این‌که خداوندگارش اولیس بازنگشته است می‌نالند. میهمان که همان اولیس است خبر آمدن اولیس را به او می‌دهد. آتنا به لاسدمون می‌رود و به تلماک می‌گوید: که به ایتاک باز گردد و تلماک در بازگشت به خانه اومه خوکبان می‌رود و از کمین خوستگاران نجات پیدا می‌کند. اولیس خود را به پسرش تلماک می‌شناساند. اولیس و اومه خوکبان به سوی شهر و کاخ اولیس رهسپار شدند. فقط سگ پیر اولیس را شناخت و بر اثر هیجان دیدار درگذشت. اولیس در سیمای گدایان نزد خواستگاران سمج رفت و مورد اهانت آنان قرار گرفت. پنلوپ همسر با وفای اولیس به خواستگاران وعده داده بود در حال بافتن کفنی برای پدر همسرش می‌باشد. (روز آن را می‌بافت و شب آن را باز می‌کرد) که اگر بافتن کفن تمام

شد به ازدواج یکی از آنان در می‌آید. اولیس در خانه خود به سر می‌برد. به پسرش تلماک دستوری می‌دهد تا سلاح‌هایی را که در خانه هست پنهان کند. پنلوپ از خواستگاران دعوت می‌کند؛ تا در مسابقه تیر اندازی شرکت کنند. و به هر کس که بتواند کمان / اولیس را بکشد و تیر را از سوراخ تبرها عبور دهد پنلوپ همسر او می‌شود. خواستگاران همه از این کار ناتوان شدند. اومه خوکبان علی‌رغم میل خواستگاران کمان را به اولیس که در سیمای گدایان بود داد. / اولیس کمان را کشید و تیر را عبور داد. سپس به سیمای اصلی خود بازگشت و خواستگاران او را شناختند. و تمام خواستگاران سمج را به سزای اعمالشان رساند و خود را به پنلوپ شناساند. اولیس سپس نزد لائرت پدرش می‌رود و پدرش او را می‌شناسد. در این میان، مردم از کشتار خواستگاران توسط اولیس آگاه شدند و به هواخواهی به جنگ با اولیس می‌پردازند. آتنا و زئوس صلح را بین اولیس و اقوام خواستگاران کشته شده، برقرار می‌کنند و جنگ به خوبی و خوشی پایان می‌پذیرد. البته نحوه مرگ اولیس در کتاب اودیسه ذکر نشده ولی عاقبت اولیس توسط پسرش تلگنوس که از مادری به نام کالیپسو است، نادانسته کشته می‌شود. زیرا تلگنوس به قصد پیدا کردن پدرش به ایتاک می‌آید، ولی ناخواسته پدرش را به قتل می‌رساند و تراژدی داستان اولیس را کامل می‌کند.

چکیده داستان ادیپوس

دودمان / ادیپوس از آگنو و کادموس گرفته تا لایپوس و / ادیپوس به نفرین خدایان گرفتار می‌شوند. آنان به مرگی جانکاه می‌میرند. هاتفان به لایپوس می‌گویند: بر فرزند وی مقدّر است که پدر خود را بکشد و مادرش را به زنی گیرد. چون ادیپوس زاده می‌شود، از آنجا که پدر و مادر نمی‌خواستند دست به خون پسر بیالایند، وی را در دور دست، بر کوه کیتاریون رها می‌کنند تا خود بمیرد. چوپانی او را می‌یابد و به کورنیتوس نزد پولیبوس شهریار می‌برد. / ادیپوس در آنجا به سر می‌برد و چون جوانی برومند می‌شود؛ از تقدیر خود آگاه می‌گردد. وی چون پدر خوانده و مادر خوانده‌اش را والدین واقعی خود می‌پندارد، از کورنیتوس می‌گریزد؛ تا سرنوشت شوم و شرمبارش را دگرگون سازد. در راه شهر تبای به لایپوس، پدر واقعی خود، برخورد می‌کند و نادانسته بر اثر نزاعی او را می‌کشد و در برخورد با ابوالهولی جواب معماهای او را می‌دهد و مردم شهر

تبابی او را جانشین لائیوس کرده و طبق آداب و رسوم بیوه لائیوس که همان یوکاسته مادر واقعی ادیپوس است، به ازدواج ادیپوس در می آید. (سوفوکل، ۱۳۷۸، ۵۱)

بر اثر نفرین‌ها و خطاهای خانواده لائیوس شهر تب را طاعون فرا می‌گیرد و مردم برای رهایی از طاعون نزد ادیپوس می‌آیند. ادیپوس نیز با کمک تیرزیاس غیب‌گو حقیقت امر را در می‌یابد که خودش قاتل پدر است و با مادرش ازدواج کرده است. مادرش یوکاسته، خود را می‌کشد و ادیپوس چشمانش را از حدقه در می‌آورد. و همراه دخترش «آنتیگون» (دختر اودیپوس و یوکاسته) به کلنوس پناه می‌برد و در همان جا می‌میرد. و بعد از او نیز پسرانش بر سر حکومت یکدیگر را قتل عام می‌کنند و آنتیگون نیز توسط داییش کرئون کشته می‌شود. خلاصه، همگی قربانی گناه ناخواسته ادیپوس می‌شوند.»

داستان رستم و سهراب

روزی رستم برای شکار و تفریح به نزدیکی‌های مرز سمنگان از سرزمین توران می‌رود. بعد از مدتی به استراحت می‌پردازد. رخس، اسپش توسط عده‌ای از تورانیان ربوده شد، آنگاه به سمنگان برده می‌شود. رستم بعد از بیداری در پی رخس به سمنگان می‌رود. پادشاه سمنگان از او استقبال می‌کند و به او قول می‌دهد رخس را برایش پیدا کند. ته‌مینه دختر شاه سمنگان عاشق رستم می‌شود. شباهنگام که رستم در حال استراحت در منزل شاه سمنگان است، توسط ندیمه‌ای با رستم ارتباط پیدا کرده و راز دل خود را برای او باز می‌گوید. رستم ته‌مینه را از پدرش خواستگاری می‌کند و با رعایت کلیه شرایط خواستگاری ایرانی، ته‌مینه به ازدواج رستم در می‌آید. رستم قبل از اینکه سمنگان را ترک کند، بازوبند یا نشانه‌ای به ته‌مینه می‌دهد و به او می‌گوید که: اگر خداوند فرزند دختری به ما عطا کرد این نشانه را به گیسوی او ببند و اگر پسری به دنیا آمد، بازوبند را به بازوی او ببند.

به بازوی رستم یکی مهره بود که آن مهره اندر جهان شهره بود
بدو داد و گفتش که این را بدار اگر دختر آرد ترا روزگار
بگیر و بگیسوی او بر بندوز به نیک اختر و فال گیتی فروز

ورایدون که آید زاختر پسر بیدیش به بازونشان پدر

(شاهنامه، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۲۶۰، ۹۹۴-۱۰۲)

بعد از نه ماه پسری از تهمنه به دنیا می‌آید، که نام سهراب را برای او انتخاب می‌کند.

چو خندان شد و چهره شاداب کرد ورا نام تهمنه سهراب کرد

(همان، ص ۲۱۶، ۱۱۵)

سهراب در مدت زمان کمی رشد و بالندگی خود را طی می‌کند و در جنگ آوری همانند پدرش رستم هموردی بی همتا می‌شود... روزی سهراب از نام و نشان پدر خود از مادر سؤال می‌کند و مادرش تهمنه او را پسر رستم نام آور معرفی می‌نماید که در جهان هموردی ندارد.

تو پورگو پیلتن رستمی ز دستان سامی واز نیرمی

(همان، ص ۲۶۱، ۱۲۳)

جهان آفرین تا جهان آفرید سواری چو رستم نیامد پدید

(همان، ص ۲۶۱، ۱۲۵)

سهراب زمانی که وصف پدر را از مادرش می‌شنود درصدد بر می‌آید با لشکری به ایران حمله کرده، کاووس را از تخت بردارد و پدرش را به جای او بر تخت شاهی بنشاند.

کنون من ز ترکان جنگ آوران فراز آورم لشکری بی‌کران

برانگیزم از گاه، کاووس را از ایران بی‌رم پی طوس را

به رستم دهم تخت و گرز و کلاه نشانمش بر گاه کاووس شاه

بگیرم سر تخت افراسیاب سر نیزه بگذارم از آفتاب

(همان، ص ۲۶۲، ۱۳۹-۱۳۵)

افراسیاب پادشاه توران از نیت سهراب با خبر می‌شود، ضمن تشویق، لشکری برای او جهت حمله به ایران فراهم می‌کند و به فرماندهانش می‌گوید: مقدماتی فراهم کنند تا

سهراب و رستم همدیگر را شناسند؛ تا یکی از آنان کشته شود. یا رستم به دست پسر کشته شود؛ یا سهراب به دست پدر.

چو افراسیاب آن سخنها شنود خوش آمدش خندید و شادی نمود
 ز لشکر گزید از دلاور سران کسی کاو گراید به گرزگران
 به گردان لشکر سپهدار گفت که این راز باید که ماند نهفت
 پدر را نباید که داند پسر که بندد دل و جان به مهر پدر
 مگر کان دلاور گو سالخورد شود کشته بر دست این شیرمرد

(همان، ص ۲۶۲، ۱۵۴-۱۵۳-۱۵۱-۱۴۹)

سهراب در مرز ایران هجیر، پهلوان ایرانی را در بند می‌کشد و گردآفرید را نیز شکست می‌دهد. گسته‌م با فرستادن قاصدی نزد کاووس، شرح دلاوری‌های سهراب را برای او باز می‌گوید و تنها هم‌آورد سهراب را رستم می‌داند. حتی سهراب را در دلاوری‌ها، مانند سام توصیف می‌کند و از کاووس شاه، چاره می‌خواهد. کاووس، گیو را روانه زابل می‌کند تا رستم را برای مقابله با سهراب دلاور آماده کند. رستم در آمدن تعلق ورزیده که پس از مدتی تأخیر؛ از طرف کاووس مورد پرخاش قرار می‌گیرد. و حتی کاووس رستم را تهدید به مرگ می‌کند و رستم نیز کاووس را مورد خشم خود قرار می‌دهد.

چو خشم آورم شاه کاووس کیست چرا دست یازد به من طوس کیست

(همان، ص ۲۷۱، ۳۸۹)

گودرز که یکی از دانایان ایران زمین بود، با پوزش از رستم او را برای نبرد با سهراب تشویق می‌کند و کاووس هم با عذرخواهی از رستم زمینه‌ی نبرد بین رستم و سهراب را فراهم می‌آورد. رستم برای اینکه سهراب را بهتر بشناسد، شب هنگام به اردوی لشکر سهراب می‌رود و بر اثر کاری نادانسته ژنده رزم دایی سهراب را که می‌توانست عامل شناسایی رستم به سهراب باشد، به قتل می‌رساند. و بعد هم در میدان جنگ هر چند سهراب بر مهرورزی نسبت به رستم اصرار می‌ورزد، رستم هویت خود را به خاطر ترس از شکست در برابر سهراب پنهان می‌کند.

دل من همی بر تو مهر آورد همی آب شرمم به چهر آورد

(همان، ص ۲۸۷، ۸۳۵)

در مبارزه اول رستم شکست می خورد؛ ولی با حیله از مرگ نجات پیدا می کند. در مبارزه دوم سهراب توسط رستم، با خنجر، زخمی کاری بر می دارد. در پایان سهراب با آوردن نام رستم به عنوان پدر خود، هویتش را نزد رستم آشکار می کند. و رستم نیز پسر خود سهراب را می شناسد، ولی زخم کاری باعث مرگ سهراب می شود بدین ترتیب یکی از بهترین تراژدی های زبان و ادب فارسی آفریده می شود.

نتیجه گیری از تراژدی های رستم و سهراب، اودیسه و ادیپوس

تراژدی رستم و سهراب یک تراژدی شرافتمندانه و با آبروست. آغاز تراژدی تهمینه به طور قانونی به عقد و ازدواج رستم در می آید این کار در هیچ قانونی و مملکتی خلاف عفت نیست. رستم متجاوزانه به تهمینه دسترسی پیدا نمی کند. قهرمان تراژدی یعنی رستم فردی نجیب، عفیف و پاکدامن است که اسیر تقدیر است. رستم نادانسته و غیرعمدی تسلیم تقدیر است، زیرا قهرمان تراژدی است که عواقب ناگواری انتظارش را می کشد.

رستم برای دست انداز کار شدن این تراژدی بر خلاف عرف و اخلاق قدم بر نمی دارد. ولی در تراژدی ادیپوس ریشه تراژدی بر خلاف عرف و اخلاق است. تراژدی های یونان با تأسف و تأثر زیادی همراه هستند و پایان خوشی ندارند. ولی تراژدی ادیپوس یک تراژدی با شرافت و عفیف نیست. ادیپوس نادانسته اسیر تقدیر است و این یک نقطه مشترک بین رستم و سهراب و ادیپوس است ولی نتایج تراژدی ادیپوس هیچ وقت در نظر مخاطب با تراژدی رستم و سهراب برابر نیست. در تراژدی رستم و سهراب قاتل و مقتول به یک اندازه مجرم می باشند. به یک اندازه مرتکب اشتباه شده اند. آنان هر دو در نظر مخاطب موجب ترحم و دلسوزی هستند. مخاطب در تراژدی رستم و سهراب نکته ای خلاف اخلاق را نمی بیند؛ پس بهتر تراژدی را درک می کند و بیشتر تأسف می خورد. ولی در ادیپوس مخاطب از وقوع تراژدی ناراحت است. ترس توأم با دلسوزی و ترحم دارد و از اینکه خودش گرفتار این سرنوشت نشده است خوشحال است و نتایج

تراژدی در ادیپوس با دیده‌گاه‌های اخلاقی مخاطب تضاد دارد و این تراژدی برای او قابل پذیرش نیست زیرا عقیف و با شرافت نیست.

بشر ذاتاً پاک افریده شده و پاکی را دوست دارد بنابراین ذات همه انسانها با هم برابر است. فقط اختلاف تربیتی انسانها در محیط‌های مختلف شکل می‌گیرد اگر در یونان نمایشنامه‌ای مانند ادیپوس به وجود می‌آید به خاطر شکل تربیتی و آداب و رسوم است که مردم به آن اعتقاد دارند و ممکن است آداب آنان در نظر ما با ارزش نباشد. این است که تراژدی ادیپوس که ازدواج با محارم در آن صورت گرفته است در نظر آنان شاید عملی خلاف عرف و اخلاق باشد، ولی دین و اعتقاد ما به آن تراژدی به چشم تراژدی عفت و پاکدامنی نگاه نمی‌کند.

این نمایشنامه (ادیپوس) به نوعی موجبات تأثر، همراه با انزجار را به همراه دارد. مخاطب نمی‌خواهد نتایج این تراژدی را بپذیرد چون انسان رو به سوی تعالی دارد. این گونه اعمال برای او با ارزش نمی‌تواند باشد.

اگر تمام انسان‌ها از بدو تولد در مسیر خداپرستی قرار گیرند و کسی آنان را از راه مستقیم منحرف نکند هیچ انسانی به سوی پلیدی‌ها و انحراف‌ها نخواهد رفت. انسان جانشین خدا در روی زمین است و نیک سرشتی جزء اصل و ذات انسان است و جنایتکاری و تبهکاری عارضی و اکتسابی است و چون راه توبه برای بازگشت همواره مهیا است، انسان هر چند در انحرافات قدم بردارد راه بازگشت او هموار خواهد بود و باید در راه تزکیه نفس مراحل طی کند تا مورد آموزش قرار گیرد. دیدگاه تراژدی در یونان با دیدگاه دینی هر دو سرزمین با هم متفاوتند. در یونان زئوس، خدای خدایان با طرح ازدواج با محارم و قتل پدر در ادیپوس مقررات را نادیده می‌گیرد و برای این‌که مجازاتی برای مرتکبین این جرایم در نظر بگیرد انعطاف را در این مورد جایز نمی‌شمارد. آن است که سرنوشت اسفناکی را برای ادیپوس به وجود می‌آورد. ولی در تراژدی رستم و سهراب کار خلاف اخلاقی برای تنبیه قهرمان تراژدی در نظر گرفته نمی‌شود. بلکه بواسطه گناهان گذشته‌ای است که قهرمان تراژدی یا بزرگان دیگر مرتکب شده‌اند. این نکته دیدگاه مخاطب را نسبت به قهرمان تراژدی مثبت‌تر می‌کند و مخاطب عمل رستم (کشتن پسر به دست پدر) را می‌پذیرد.

در تراژدی ادیپوس، قهرمان یا قهرمانان تراژدی محکوم به فنا هستند. در تراژدی ادیپوس، یوکاسته عقیق و پاکدامن پس از آگاهی، خود را حلق آویز می‌کند و ادیپوس چشمان خود را از حدقه در می‌آورد. در تراژدی رستم و سهراب، رستم در صدد نابودی خود برمی‌آید، ولی لشکریان و فرماندهان سپاه ایران، کار او را مورد نکوهش قرار می‌دهند. حتی سهراب قبل از مرگش گریه کردن رستم را مورد نکوهش قرار می‌دهد:

بدو گفت سهراب کین بدتر است به آب دو دیده نباید گریست

(فردوسی ج ۲، ص ۲۹۰، ۹۱۹)

در تراژدی رستم و سهراب حالتی خوشایند به مخاطب دست می‌دهد، زیرا قهرمان فرصتی دوباره را پیدا می‌کند ولی تراژدی ادیپوس پایانی خوشایند برای مخاطب باقی نمی‌گذارد و حزن و اندوه را در وجود مخاطب باقی می‌گذارد. پایان ناخوشایند باید در تراژدی وجود داشته باشد. ولی چون جوهره و فطرت انسان مثبت و نیکو است، پایان ناخوش برای انسان لذت بخش نیست.

در تراژدی رستم و سهراب یک بار دیگر به رستم فرصت داده می‌شود، تا بخت خود را در این دنیا بیازماید و مورد عفو قرار گیرد. ولی در ادیپوس به هیچ یک از قهرمانان اجازه نشو و نمایی دوباره داده نمی‌شود.

تراژدی ادیپوس بسیار دردناکتر از شاهنامه است، تقدیر آنچنان تأثیر گذار است که انسان را در اندوه فرو می‌برد. (رضا، ۱۳۵۰)

در اودیسه بیشتر روح حماسی آن مورد نظر است و اولیس قهرمانی ماجراجوست که پرورش یافته خدایان است. اولیس، قهرمان داستان، وطن پرستی است که حاضر نیست هیچ یک از خواسته‌هایش را بر دوستی و وطنش ترجیح دهد. همه مصائب را به جان می‌خرد برای ابراز وفاداریش نسبت به زادگاه خود می‌تواند با وعده و وعیدهایی که به او می‌دهند زندگی خوبی را شروع کند، ولی حسن وطن پرستی او را برای رسیدن به وطنش بیشتر تشویق و ترغیب می‌کند. اولیس در برابر خواسته‌های پر زرق و برق سیرسه (خدای پر زرق و برق یونان) تسلیم نمی‌شود. ولی با این حال اودیسه یک تراژدی محض نیست و اثر تراژدی در اودیسه بسیار کمتر از ادیپوس و رستم و سهراب است. تقدیر و سرنوشت نیز به تراژدی اودیسه تسلط دارد. تقدیر، دوری از وطن را برای اولیس

قرار می‌دهد. و برای بازگشت او به سرزمینش موانع زیادی را در راه این قهرمان قرار می‌دهد. به نوعی او را در محک آزمایش قرار می‌دهد تا حسنّ وطن دوستی او را بسنجد. در اودیسه جنگ‌ها و خونریزی‌های نابرابری وجود دارد که حاصل خودخواهی‌ها و زیاده خواهی‌های پهلوانان از جمله اولیس است، چون اولیس ماجراجوست حسنّ کنجکاویش هر چند وقت یکبار خود را نمایان می‌کند و در این ماجراجویی‌ها عده‌ای بی‌گناه و به خاطر موقعیت‌های کم ارزش کشته می‌شوند، ولی در شاهنامه مخصوصاً رستم و سهراب درگیری‌ها و جنگ‌ها منطقی است، حسنّ کنجکاوای در رستم با سهراب کمتر دیده می‌شود حتی لشکرکشی سهراب به انگیزه پادشاهی رستم و براندازی کاووس صورت می‌گیرد و کمتر حسنّ کنجکاوای دیده می‌شود.

هدف از درگیری‌ها در رستم و سهراب صرفاً دفاع از وطن و ارزشهای ملی و میهنی است ولی در اودیسه، گذشته از جنگ تروا که به خاطر دفاع از ناموس صورت گرفته است اغلب درگیری‌ها و ماجراجویی‌های اولیس، دلیل قانع‌کننده‌ای نمی‌تواند داشته باشد. اولیس می‌توانست به غار پولیفم (غول یک چشم) نرود ولی او این کار را کرد چون کنجکاو بود و جمعی از دوستانش را از دست داد.

«در شاهنامه کمتر پهلوانی را می‌توان یافت که تصمیم او فقط قتل و غارت باشد.

پهلوانان شاهنامه جز برای نام نمی‌جنگند» (کزازی، ۱۳۸۳، ص ۸)

رستم و سهراب برای هدفی ارزشمند می‌جنگند، سهراب می‌خواهد افراسیاب و کاووس از حکومت کنار بروند و پدرش رستم پادشاه جهان شود. از طرفی رستم، سهراب را یک متجاوز می‌داند که به سرزمین ایران حمله کرده است و رستم به عنوان یک سرباز ایرانی خود را موظف می‌داند که در برابر تجاوزگر مقاومت کند تا میهنش از سقوط نجات پیدا کند. رستم فقط برای حفظ میهن و شرف و ناموس می‌جنگد.

اودیسه سروده هومر است و ادیپوس اثر سوفوکل است و فردوسی سراینده شاهنامه. هر سه نویسنده، از بزرگان ادب جهان هستند که توانسته‌اند این آثار ارزشمند را این چنین در جوامع مختلف زنده نگه دارند. بیشتر بزرگان فردوسی را همتای هومر می‌دانند. این بزرگان، ادبیات یونان و ایران را در بین ممالک دیگر سرآمد کرده‌اند، به طوری که خیلی از ادیبان آنان را مرجع خود قرار داده‌اند.

شاهنامه مهد پرورش رستم و سهراب است و اودیسه پرورشگاه اولیس است. شاهنامه از اسطوره‌های قهرمانان به نیکی یاد می‌کند و اودیسه نیز محلّ ستایش قهرمانان و نیکی‌های آنان است. اولیس سرود نهم تا دوازدهم شرح دلآوری‌های خود و همراهانش را برای مردم فئاسی بیان می‌کند. تراژدی در اودیسه فقط به یک یا چند مورد بیشتر خلاصه نمی‌شود ولی تراژدی مرگ سهراب در شاهنامه یک فاجعه است. در شاهنامه، رستم پهلوانی اساطیری است که از مرگ نمی‌هراسد و دارای عمری طولانی است که با وجود همهٔ مخاطرات ترس در وجودش راه ندارد.

رستم میهن پرستی است که بهترین عزیزش یعنی فرزندش را می‌کشد. رستم پهلوانی اسطوره ای است که از پستی‌ها و رذیلت‌ها گریزان است؛ زیرا این پستی‌ها مورد قبول اسطوره نیست. رستم برای رهایی از نام و ننگ سهراب را می‌کشد. در تراژدی رستم و سهراب همانند اودیسه روح حماسی، سلحشوری و فداکاری موج می‌زند و اکثر حوادث رستم و سهراب و اودیسه از نوعی روح حماسی و سلحشوری برخوردارند.

ادیپوس که همانند رستم و سهراب و اودیسه اسیر پنجهٔ سرنوشت است بدون ارتکاب گناهی به اشدّ مجازات می‌رسد. تقدیر سایهٔ خوفناک خود را بر سر او انداخت. ادیپوس نجیب زاده‌ای با شرافت است که فقط تیره بخت شده است، در این دنیا بخشیده می‌شود و دوباره بصیرت بزرگی و روشن بینی و قریحهٔ خود را باز می‌یابد. چون تراژدی زندگی او کمتر از مرگ نیست عذاب و ناراحتی که ادیپوس در این دنیای فانی تحمل می‌کند باعث بخشیده شدنش در درگاه الهی می‌شود.

رستم برای رویارویی با سهراب در مرحلهٔ انتخاب وظیفه و احساس قرار می‌گیرد. او همیشه وظیفه‌اش دفاع از ایران و ایرانیان است، پس چطور باید به وظیفه‌اش عمل کند در حالیکه نسبت به سهراب در شک و تردید به سر می‌برد. به وظیفهٔ همیشگی خود که یک سرباز فداکار است عمل می‌کند و تصمیمی برای شناختن دشمن نمی‌گیرد چون دشمن ایران بدون اینکه شناخته شود باید کشته شود و رستم وظیفه اش را بر احساسات و عواطف خود غالب می‌کند تا ایران زنده بماند. عشق به وطن را به عشق پدری و فرزندی ترجیح می‌دهد و رستم قهرمانی ملی است که متعلق به همهٔ مردم است؛ باید الگو و نمونهٔ ایثار و فداکاری باشد. باید بر احساسات خود غلبه کند تا قهرمانی ملی باقی بماند. رستم دارای تمام مزایای قهرمان ملی است که حتی به خاطر

کشتن سهراب مورد نکوهش مخاطب قرار نمی‌گیرد. بلکه حتی مورد ترحم و دلسوزی مخاطب نیز هست. او به زیبایی توسط فردوسی پرورش داده می‌شود که در تراژدی رستم و سهراب در اذهان باقی بماند و مورد تنفر واقع نشود، بلکه الگویی باشد برای آیندگان.

مخاطب می‌پذیرد که رستم مقصری بی‌گناه است که تقدیر او را در بر گرفت و راه رهایی او را برای همیشه در این تراژدی بست که این فاجعه انسانی شکل بگیرد و آیندگان از وقوع آن درس بگیرند و ادیبوس نیز مردی اسیر تقدیر است که راه فرار او از این تراژدی بسته شد تا مخاطب مورد تزکیه‌ی نفس قرار گیرد و در اعمال و کردار آینده خود واریسی کند تا مورد نکوهش قرار نگیرد و اودیسسه الگویی شد تا مخاطب از این اتفاقات درس عبرتی بگیرد و در آینده خود بهتر موفق شود.

فهرست منابع

- ۱- اشتاینر، جورج، ۱۳۸۰، مرگ تراژدی، ترجمه بهزاد قادری، انتشارات نمایش.
- ۲- براکت، اسکار گروس، ۱۳۷۵، تاریخ تئاتر جهان، ترجمه هوشنگ آزادی ور، تهران، انتشارات مروارید، جلد اول.
- ۳- بونار، آندره، ۱۳۷۷، تراژدی و انسان، جلال ستاری، تهران، نشر میترا.
- ۴- توشار، پیرامه، ۱۳۶۶، تئاتر و اضطراب بشر، ترجمه افضل وثوقی، تهران، انتشارات جهاد دانشگاهی.
- ۵- زرین کوب، عبدالحسین، ۱۳۶۱، نقد ادبی، تهران، انتشارات امیرکبیر، جلد دوم.
- ۶- زرین کوب، عبدالحسین، ۱۳۸۱، ارسطو و فن شعر، تهران، امیرکبیر.
- ۷- سوفوکل، ۱۳۷۸، افسانه‌های تبا، ترجمه شاهرخ مسکوب، تهران، انتشارات خوارزمی.
- ۸- شمیسا، سیروس، ۱۳۷۰، انواع ادبی، تهران، انتشارات باغ اندیشه.
- ۹- فردوسی، ۱۳۷۸، شاهنامه، تهران، انتشارات سوره مهر، جلد دوم.
- ۱۰- کزازی، میرجلال الدین، ۱۳۷۶، رویا، حماسه، اسطوره، تهران، انتشارات مرکز.
- ۱۱- کزازی، میرجلال الدین، ۱۳۸۳، نامه باستان، تهران، انتشارات سمت، جلد اول.
- ۱۲- گریفین، جسپر، {بی تا}، هومر، ترجمه عبدالله کوثری، تهران، انتشارات قیام.
- ۱۳- ناظرزاده کرمانی، فرهاد، ۱۳۶۸، نمادگرایی سمبولیسم در ادبیات نمایشی، تهران، انتشارات برگ.
- ۱۴- همیلتون، ادیت، یونان خواستگاه تراژدی، کیهان فرهنگی، شماره ۱۴۵، ترجمه عبدالکریم اسکندری.
- ۱۵- هومر، ۱۳۷۹، اودیسسه، ترجمه میرجلال الدین کزازی، تهران، انتشارات مرکز.